[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

فرآیند فردیت در داستان *خسرو و شیرین*

(با تکیه بر شخصیت خسرو)

ذوالفقار علامی*

رقیه موسوی**

افسانه اکبرزاده مقدم***

چکیده

خسرو و شیرین دومین منظومه از پنج‌گنج نظامی و از زیباترین داستان‌های عاشقانهٔ ادب فارسی است. این داستان تاکنون از جنبه‌های گوناگون و با رویکردهای متفاوت بررسی شده است. یکی از رویکردهایی که در تحلیل این داستان تاکنون مغفول مانده، تطبیق آن با نظریهٔ فرآیند فردیت از دیدگاه یونگ است. ازاین‌رو، هدف مقالهٔ پیش‌رو، واکاوی کنش‌های شخصیت خسروپرویز و تحول شخصیت او و دیگر شخصیت‌های تأثیرگذار این داستان، در طی این مسیر برپایهٔ کهن‌الگوهای آنیما و آنیموس، سایه، نقاب، خویشتن، پیر خردمند و... با روش تحلیلی ــ توصیفی است. نتیجهٔ بررسی حکایت از آن دارد که برای نیل به تفرد و یک‌پارچه‌سازی شخصیت خسرو، در جایگاه قهرمان داستان، ورود به عرصهٔ ناخودآگاه الزامی است تا به‌وسیلهٔ نمایه‌های نمادین درون، قهرمان به خودشناسی دست یابد و تولدی دیگر در زندگی او حادث و مسیر دست‌یابی به تاج و تخت و شیرین برایش هموار شود.

کلیدواژه‌ها: نظامی، *خسرو و شیرین*، یونگ، کهن‌الگو، فرآیند فردیت.

*دانشیار دانشگاه الزهراء zalami@alzahra.ac.ir

** کارشناس‌ارشد دانشگاه الزهراء nafisemousavi58@yahoo.com

*** کارشناس‌ارشد دانشگاه الزهراء moghaddamafsane@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۳

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۶، شمارهٔ ۸۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱. مقدمه

مثنوی *خسرو و شیرین* دومین منظومه از خمسه یا پنج‌گنج نظامی است که سرودن آن در سال ۵۷۶ به‌پایان رسیده است. این مثنوی، که به گزارش ماجرای عاشقانهٔ خسروپرویز و شیرین اختصاص دارد، از چندین نماد و کهن‌الگو تشکیل شده است که مهم‌ترین آن کهن‌الگوی قهرمان و چندین شخصیت عاشق از منظرهای متفاوت روان‌شناختی است که هرکدام در مسیر خود با کهن‌الگوهای گوناگونی مواجه می‌شوند، اما برجسته‌ترین شخصیت‌های این داستان «خسرو» و «شیرین» هستند. روند ناهموار داستان برمبنای شخصیت خسرو، از زمانی که در کلبهٔ دهقان در حال خوش‌گذرانی است، تا زمانی که تاج‌گذاری می‌کند و مرگش با همراهی شیرین به‌پایان می‌رسد، شکل می‌گیرد.

۱. ۱. بیان مسئله

یکی از نقدهایی که در دورهٔ معاصر بسیار در کانون توجه قرار گرفته نقد کهن‌الگویی است. پایه و اساس این نوع نقد روان‌شناسی تحلیلی است. یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵) روان آدمی را متشکل از انگاره‌های دیرینه‌ای می‌داند که همهٔ افراد در آنها مشترک‌اند. او این انگاره‌ها را «کهن‌الگو» نامیده است. این کهن‌الگوها به‌صورت بالقوه در نهاد تمام آدمیان و در همهٔ اعصار وجود دارند و در مواقع متفاوت ظهور می‌کنند، مخصوصاً در عالم رؤیا. فردیت از دیدگاه یونگ پختگی و رشد روانی آدمی است و فرآیند، مراحل خودشناسی است که او را از افراد دیگر جدا می‌سازد. یونگ فردیت را همان فرآیند شناخت می‌داند؛ به‌زبان دیگر، فرد باید در مراحل رشد و تعالی خود، بخش‌های خوب و بد وجودش را بازشناسد و این کار پیامد شجاعت و درست‌اندیشی اوست (گورین و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۷۹). «فرآیند فردیت» مفهوم دیگری است که در نظریات یونگ درخور توجه است. این فرآیند معمولاً در نیمهٔ دوم زندگی و به‌تدریج روی می‌دهد و طی آن فرد به‌تکامل می‌رسد. کامل‌شدن به‌معنای آشتی‌کردن با آن جنبه‌هایی از شخصیت است که به‌حساب آورده نمی‌شوند، جنبه‌هایی که غالباً، ولی نه همیشه، جنبه‌های پست شخصیتی هستند (فوردهام، ۱۳۷۴: ۸۵). در ابتدای فرآیند فردیت، انسان با مواجهه با ناخودآگاه خویش پا به‌عرصهٔ خودشناسی می‌گذارد که درحقیقت ابتدای مسیر تکامل روانی انسان است و بعد از آن با سایه روبه‌رو می‌شود. عناصر بعدی، مادینه (آنیما) و نرینه (آنیموس) و نمادهای خود

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

هستند که آشکار می‌شوند و تلاش انسان برای بازگشت از سایه به ناخودآگاه، که هدف غایی قهرمان است، مسیر خودشناسی را تکمیل می‌کند.

فرآیند فردیت مسیر دایره‌واری را به‌نمایش می‌گذارد که قهرمان یا سالک برای تکمیل این مسیر باید مراحل دشواری را طی کند. «چهار عملکرد خودآگاه، یعنی اندیشه، احساس، مکاشفه و شعور، به انسان این امکان را می‌دهد که ادراکات درونی و بیرونی خود را تعبیر کند و انسان به‌لطف همین چهار عملکرد تجربهٔ خود را درک و جذب می‌کند و واکنش نشان می‌دهد (یونگ، ۱۳۸۹: ۳۶۷).

۱. ۲. پیشینهٔ پژوهش

فرآیند فردیت یکی از مهم‌ترین مباحث امروز است که بحثی مشترک در ادبیات و روان‌شناسی تلقی می‌شود. ازجمله مقالاتی که در این زمینه نوشته شده است «فرآیند فردیت در داستان رستم و سهراب برپایهٔ شخصیت سهراب» نوشتهٔ علامی و رحیمی است (۱۳۹۴). در این مقاله، سفر سهراب به ایران، برپایهٔ نظریهٔ یونگ در بحث فرآیند فردیت، و کهن‌الگوی جست‌وجوی هویت و سلوک و رهسپاری درون‌ذهنی شخصیت قهرمان و رسیدن او به کمال و هماهنگی، با کهن‌الگوهای ناخودآگاه، نقاب، سایه، آنیما، پیر خردمند و خویشتن و تحلیل کلی شخصیت سهراب بررسی شده است.

از دیگر جستارها، مقالهٔ «تحلیل حکایتی از *مثنوی* براساس روان‌شناسی تحلیلی کارل یونگ» نوشتهٔ روحانی و سبیکه است (۱۳۹۴)، که در آن «حکایت شیر و خرگوش» ازمنظر سیر و سلوک عارفانه برپایهٔ کهن‌الگوی یونگ بررسی شده و این نتیجه به‌دست آمده است که کشمکش همیشگی میان روح و جسم انسان از ابتدا وجود داشته و بازتاب ولادت مجدد در اندیشهٔ مولوی نیز بسیار چشمگیر است.

«تحلیل کهن الگویی ″حکایت پادشاه و کنیزک″ *مثنوی*، براساس دیدگاه یونگ» به‌قلم محمودی و همکاران از دیگر مقالاتی است که در زمینهٔ کهن‌الگو نوشته شده است (۱۳۹۱). در این مقاله، به رمزگشایی این حکایت ازطریق کشف کهن‌الگوها در تحلیل فرآیند فردیت برپایهٔ اندیشه، احساس، مشاهده و مکاشفه و سیروسلوک قهرمان داستان براساس آنیما، پیرفرزانه و سایه پرداخته شده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

جستار دیگری با نام «تحلیل اسطورهٔ قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریهٔ یونگ» به‌قلم امینی (۱۳۸۱) نوشته شده است. نویسنده در مقالهٔ خود، مراحل کمال‌یابی فریدون را ازطریق شناسایی ناخودآگاه و پیشینهٔ پدر، تولد و جوانی خویشتن بررسی کرده است.

«تحلیل اسطوره‌های کی‌خسرو، گرشاسب و جمشید براساس آراء یونگ» عنوان مقالهٔ دیگری از امامی و رکنی است (۱۳۹۱). در این مقاله، سه نمونه از زندگی سه تن از قهرمانان اسطوره‌های ایرانی، به سه صورت مختلف مرگ و بازگشت دوباره بررسی شده است.

در پژوهشی دیگر با نام «فرآیند فردیت در *شاهنامه* با تکیه بر شخصیت رستم» به‌قلم تسلیمی و میرمیران (۱۳۸۹)، نویسندگان برطبق نظریهٔ فرآیند فردیت یونگ، به‌تحلیل شخصیت رستم در داستان «رستم و سهراب» پرداخته‌اند.

از جستارهای دیگر، مقالهٔ «تحلیل نمادها و کهن‌الگوها در بخشی از خسرو و شیرین نظامی» نوشتهٔ هاشمی و جعفری است (۱۳۹۰) که نویسندگان در آن به فرآیند فردیت و تعبیر کهن‌الگوی باززایی در بخشی از داستان خسروپرویز، که شامل گنج‌خانه، گنج‌های پنهان، کلید طلایی، صندوق مرمرین درون طاق، طلسم طلایی و شمایل حضرت محمد(ص) است، پرداخته‌اند.

منظومهٔ *خسرو و شیرین* ازنظر ادبی درشمار ادبیات داستانی کلاسیک فارسی است که از دیدگاه‌های مختلفی پژوهیده شده است. هدف این مقاله، بررسی ارتباط علم جدید روان‌شناسی با داستان *خسرو و شیرین* براساس نظریهٔ یونگ است تا عناصر مختلف روانی و داستانی هدف تحلیل قرار بگیرد. ازاین‌رو، به دو پرسش پاسخ داده می‌شود: ۱. نمادها و کهن‌الگوهای داستان کدام تصاویر و شخصیت‌ها هستند؟ ۲. تکامل شخصیت خسروپرویز در داستان چگونه شکل می‌گیرد؟

۲. فرآیند فردیت و کهن‌الگوها

جنبهٔ ناخودآگاه وقایع عموماً در خواب به‌شکل اندیشه‌ای تعقلی آشکار می‌شود و نه نمایه‌ای نمادین. ازمنظر تاریخی، مطالعه دربارهٔ خواب بود که نخستین‌بار روان‌شناسان را قادر ساخت تا به بررسی جنبه‌های ناخودآگاه وقایع روانی خودآگاه بپردازند (یونگ، ۱۳۷۹: ۲۰).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

یونگ حالت‌های روحی متفاوت بیماران خود را به‌دقت تجزیه و تحلیل کرد و با توجه به پیشینهٔ مذهبی و تحقیقاتی که دربارهٔ آداب و رسوم و سنن اقوام مختلف انجام داده بود، نظریه‌ای دربارهٔ شخصیت انسان ارائه داد. او شخصیت آدمی را به دو بخش دسته‌بندی کرد:

۱. خودآگاه: یونگ ضمیر آگاه انسان را خودآگاه نامید. ادراک، خاطرات، تفکرات و احساسات، هویت آدمی را تشکیل می‌دهند. خودآگاه باعث تداوم شخصیت می‌شود.

۲. ناخودآگاه: ناخودآگاه شامل دو بخش فردی و جمعی است. بخش فردی یا شخصی ناخودآگاه، عبارت است از تجاربی که زمانی آگاهانه بوده است، خاطرات و آرزوهایی که اغلب فراموش شده و از بین رفته یا سرکوب شده‌اند. این بخش از ناخودآگاه با عقده‌ها و احساسات فرد در ارتباط است، اما بخش عمیق‌تری از ناخودآگاه نیز وجود دارد که به آن ناخودآگاه جمعی می‌گویند و ریشه‌ای چندین‌میلیون‌ساله دارد و شامل تجربه‌هایی است که در نسل‌های متفاوت تکرار شده است. ناخودآگاه جمعی مسائل و مفاهیم جهانی و نحوهٔ برخورد با آنها در همهٔ دوره‌های گذشته است و میان افراد مشترک و موروثی است.

مفهوم دیگری که یونگ به بررسی آن پرداخت کهن‌الگو است. کهن‌الگوها را هنگام بررسی‌کردن ناخودآگاه جمعی می‌توان شناخت. یونگ عقیده دارد انسان در موقعیت‌های مشابه رفتاری مشابه اجداد خود نشان می‌دهد و واکنش‌های انسان در این موقعیت‌ها کاملاً فطری و غریزی است.

به‌اعتقاد یونگ، کهن‌الگوها ماهیتی جهان‌شمول دارند و موجودیتشان از شکل‌گیری مغز و ذهن انسان در طول تاریخ ناشی شده است (بیلسکر، ۱۳۸۸: ۶۰). در میان کهن‌الگوها، این موارد بیشترین اهمیت را دارند: خویشتن، خواب، آنیما یا آنیموس، نقاب، سایه و پیر خردمند.

خواب: مفاهیم در خواب جنبه‌های ناخودآگاه خود را بیان می‌کنند، درحالی‌که اندیشه‌های خودآگاه ما، خود را به تأکیدهای منطقی که بسیار کمرنگ‌تر است محدود می‌کنند (یونگ، ۱۳۸۹: ۱۵). خواب محدودیت‌های ویژه و شکل خاص خود را دارد و خود به ما می‌گوید چه‌چیز با آن در رابطه و چه‌چیز از آن دور است. تداعی آزاد به‌سبب مشی پرپیچ‌وخم خود همواره ما را از موضوع‌های اصلی خواب دور می‌کند (یونگ، ۱۳۸۰: ۳۰).

آنیما: جنبهٔ زنانهٔ وجود هر مرد است، شخصیتی که قهرمان داستان دلبستهٔ او می‌شود. پیوند با آنیما راه‌گشای مسیر تفرد است. عنصر مادینه تجسم تمامی گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است، همانند احساسات، خلق‌وخوهای مبهم، مکاشفه‌های پیامبرگونه،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

حساسیت‌های غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات دربرابر طبیعت و سرانجام روابط ناخودآگاه که اهمیتش از آنهای دیگر کمتر نیست (همان، ۲۷۰).

آنیموس: مظهر طبیعت مردانهٔ نهاد هر زن است. هر قهرمانی که زن داستان عشق خود را به او ابراز کند، آنیموس محسوب می‌شود. عنصر نرینه به‌ندرت به‌صورت تخیلات جنسی نمود پیدا می‌کند و اغلب به‌صورت اعتقاد نهفتهٔ «مقدس» پدیدار می‌شود (همان، ۲۸۵).

خویشتن: مهم‌ترین کهن‌الگوی فرآیند فردیت است. هدف غایی آن درونی‌ترین هستهٔ روان انسان است. خویشتن نماد کلیت و تمامیت انسان است. نمادهای خویشتن پدر، پسر، مادر، دختر، شاه و دایره است. هنگامی که فرد به‌گونه‌ای جدی و باپشتکار با عنصر نرینه یا عنصر مادینهٔ خود مبارزه کرد تا با آنها مشتبه نشود، ناخودآگاه خصیصهٔ خود را تغییر می‌دهد و به‌شکل نمادین جدیدی که نمایانگر «خود»، یعنی درونی‌ترین هستهٔ روان است، پدیدار می‌شود (همان، ۲۹۵).

نقاب: صورتکی است که برای ظاهرشدن در اجتماع به چهره زده می‌شود. شخص برای خشنودکردن والدین، اطرافیان و جامعه خود را به‌صورت‌های مختلفی درمی‌آورد و نقش‌های متفاوتی می‌گیرد.

سایه: جنبه‌های تاریک وجود انسانی، ایرادهایی که شخص به دیگران وارد می‌کند، اما بهتر است ابتدا آنها را در خود بشناسد و برطرف کند، غرایز حیوانی، شهوت‌ها و امیال پست انسانی در این رده قرار می‌گیرند.

هنگامی‌که فردی می‌کوشد سایهٔ خود را ببیند، کاستی‌ها و معایبی را که به‌روشنی در دیگران می‌بیند در خود نمی‌یابد؛ مانند خودپسندی، کاهلی، بی‌رگی، بی‌اعتنایی، آز و عشق به مادیات، تمایل به ساخت اوهام و پندارهای سالوسانهٔ دور از دسترس و خلاصه تمامی گناهان حقیرانه (همان، ۲۵۷).

پیر خردمند: کهن‌الگوی واجد ویژگی‌های روحانیِ ناخودآگاه و مظهر پدر و روح آدمی و به‌معنی اندیشه، شناخت، درست‌اندیشی و روشن‌بینی است و کارکرد آن یاری‌گری است. این کهن‌الگو زمانی ظاهر می‌شود که قهرمان میان دوراهی مردد مانده است و نمی‌تواند مسیر درست را تشخیص دهد. پیر خرد یا پیر فرزانه معمولاً در خواب یا رؤیا بر قهرمان ظاهر می‌شود، اما می‌تواند در عالم بیداری هم به‌کمک او بشتابد و شخص را از راهنمایی‌های خود بهره‌مند کند. خسروپرویز یکی از قهرمانان اصلی این داستان است. در

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

روان‌شناسی یونگ کار اصلی قهرمان کشف‌کردن ناخودآگاه و خویشتن است. اگر روند فردیت با موفقیت انجام شود، شخصیتی کاملاً یک‌پارچه حاصل می‌شود.

۳. بحث و بررسی

خسروپرویز دشواری‌های زیادی را پشت‌سر می‌گذارد تا نهایتاً بتواند نیروهای متضاد وجود خویش را متعادل سازد. او در این مسیر خوابی می‌بیند و به تأویل نیک آن امید می‌بندد، دل‌باختهٔ آنیما می‌شود و با جنبه‌های تاریک وجود خویش و سایهٔ خود آشنا می‌شود و تلاش می‌کند تا نقاب اجتماعی خویش را حفظ کند و سرانجام به‌کمک پیر خرد یا پیر فرزانه بهترین تصمیم را اتخاذ می‌کند و از سردرگمی نجات می‌یابد به فردیت می‌رسد. داستان از این قرار است که روزی خسروپرویز به‌همراه افرادش راهی شکار می‌شود. پس از شکار طولانی، به روستایی می‌رسد و به‌علت گرمای هوا به خانهٔ دهقانی پناه می‌برد.

چو عاجز گشت از این خاک جگرتاب — چو نیلوفر سپر افگند بر آب
ملک‌زاده در آن ده خانه‌ای خواست — ز سرمستی در او مجلس بیاراست
(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۰۷)

شب‌هنگام، با همراهان خود بساط عیش و نوش برپا می‌کند و بامدادان یکی از غلامانش از باغی در آن اطراف چند خوشهٔ انگور غارت می‌کند. فردای آن روز، چندنفر از همراهان خسروپرویز پنهانی به پادشاه خبر می‌دهند که شاهزاده از فرمان شاه سرپیچی کرده و صدای چنگ نوازنده‌اش به گوش نامحرمان رسیده است. هرمز با شنیدن این سخنان بسیار خشمگین می‌شود و بدون درنظرگرفتن رابطهٔ پدر و فرزندی عدالت را اجرا می‌کند: پای اسب شاهزاده را قطع می‌کند، غلامش را به صاحب باغی که به دارایی‌اش تجاوز شده بود می‌بخشد، تخت او را به صاحب‌خانهٔ روستایی می‌دهد، ناخن مرد نوازنده را می‌شکند و تارهای چنگش را نیز پاره می‌کند. خسروپرویز با دیدن خشم پدر به کار خود می‌اندیشد و به اشتباهش پی می‌برد و از پیران دربار می‌خواهد از پادشاه تقاضا کنند تا او را عفو کند، خود نیز کفن‌پوش و شمشیر در دست نزد پدر می‌رود و می‌گوید من طاقت خشم تو را ندارم، اگر خطایی کرده‌ام بهتر است با این شمشیر مرا گردن بزنی:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

چو خسرو دید کان خواری برو رفت — به کار خویشتن لختی فـرو رفـت
درستش شد که هرچ او کرد بد کـرد — پدر پاداش او بر جای خـود کـرد
به سر بر زد ز دست خویشتن دسـت — وزآن غم ساعتی از پای ننشـست
مگـر شـاه آن شـفاعت درپـذیرد — گنـاه رفتـه را بـر وی نگیـرد
کفـن پوشـید و تیـغ تیـز برداشـت — جهان فریاد رسـتاخیز برداشـت

(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۰۸)

وقتی هرمز فرزندش را این‌گونه می‌بیند، سرش را می‌بوسد و او را می‌بخشد. سپس، خسرو بـه خوابگاه خود می‌رود و جد خود را در خواب می‌بیند. انوشیروان به او مژده می‌دهـد کـه چـون دربرابر اجرای عدالت به‌دست پدر خشمگین نشده است، بـه‌جـای آن چهـارقلم دارایـی کـه از دست داده، چهار چیز بهتر نصیب او خواهد شد. ابتدا معنای غورهٔ ترش را به او مـی‌گویـد کـه نشانی از یاری زیباروست و شیرین‌تر از آن در جهان نمی‌یابد و در ازای اسـبی کـه پـای آن را قطع کردند، صاحب اسبی به نام شبدیز می‌شود که باد هم به گرد پای او نمـی‌رسـد. بـه‌جـای تختی که به دهقان داده شد، تختی باشکوه و زیبا نصیب او می‌شود و دربرابـر آن چنـگ‌نـواز، نوازنده‌ای به نام باربد را صاحب خواهد شد که در موسیقی دستی معجزه‌گر دارد.

در تحلیل این اتفاق باید به دو کهن‌الگوی مهم توجه کرد: سفر و خـواب. هنگـامی کـه شخصیت شروع به سفر می‌کند، درواقع به ناخودآگاه خود پا می‌گذارد؛ به‌ویژه هنگـامی کـه سفر به قصد شکار انجام شود. گذراندن مراحل دشوار اساسی‌ترین مرحلـهٔ خودیـابی اسـت؛ زیرا تا هنگامی که شخص در حاشیهٔ امن و در نازونعمت به‌سر می‌برد نمی‌تواند جنبـه‌هـای گوناگون شخصیت خود را بشناسد، تاریکی‌ها را کنار بگـذارد، روشـنی‌هـا را تقویـت کنـد و نهایتاً به حقیقت وجودی خویش دست یابد. سفر از نمادهای تعالی انـسان درجهـت تحقـق خویشتن‌یابی است. این نماد از فعالیت روح در راه کسب فردیت نشان دارد. در این داسـتان شاهزاده به‌نیت خوشگذرانی و شکار با یاران خود همراه می‌شود، اما با دیدن خـشم پـدرش که به عدالت مشهور بوده است پی می‌برد کـه رفتـار شایـسته‌ای بـه‌نمـایش نگذاشـته و از پادشاه پوزش می‌خواهد. در این بخش، خسروپرویز به رفتار خـود مـی‌اندیـشد و حـوادث را صرفاً براساس احساسات خویش نمی‌سنجد. دراین‌حال، او که کندوکاو در لایـه‌هـای زیـرین شخصیت خود را آغاز کرده است، شروع به عذرخواهی می‌کند، بخشوده مـی‌شـود و خـوابی که می‌بیند هم این رفتار نیک را تأیید می‌کند. همچنین، باید بـه نمـاد اسـب توجـه شـود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

نقشی که اسب در ذهن خسروپرویز دارد و نقشی که شبدیز برای بردن خسرو به‌سمت مدائن و گرفتن تاج و تخت از بهرام چوبین دارد بسیار برجسته است.

اسب الگویی بسیار رایج در اساطیر و فرهنگ عامه است و در جایگاه یک حیوان تجسم روان غیربشری، مادون انسانی، حیوان درون من و روان‌گرایی ناخودآگاه است. به‌همین‌لحاظ، در فرهنگ عامه، اسب‌ها متفکر و روشن‌بین، شنوا و حتی واجد قدرت تکلم‌اند و به‌منزلهٔ حیوان بارکش، اشتراکی تنگاتنگ با الگوی مادر دارند و با اندک اختلافی مترادف مادر هستند (یونگ، ۱۳۸۰: ۳۰۹۰). «باید پذیرفت که به‌هررو، هر خوابی مفهومی دارد و جلوهٔ ویژه‌ای از ناخودآگاه است» (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۴۱). خواب‌ها به شخص کمک می‌کنند برای رویدادهای آینده آماده شود. هر رؤیایی، اگر به‌خوبی تأویل شود، به برقراری تعادل در شخصیت فرد کمک می‌کند. «فرد باید هم‌زمان با رشد و بلوغ خود بر جنبه‌های گوناگون خوشایند یا ناخوشایند خویشتن آگاه شود. این خودشناسی نیازمند شهامت و شجاعت و صداقتی چشم‌گیر است» (گورین و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۹۵). خسروپرویز می‌پذیرد که رفتارش با دهقان و صاحب باغ صحیح نبوده است و از این پس باید دقت بیشتری به خرج دهد و درمقابل قدرت پادشاه کنترل خشم را به‌دست بگیرد و عدالت را پذیرا باشد؛ بنابراین، پس از بیداری خداوند را شکر می‌کند، با کسی از خواب خود سخن نمی‌گوید، و منتظر است تا رؤیایش به حقیقت تبدیل شود.

ملک‌زاده چو گشت از خواب بیدار — پرستش کرد یزدان را دگربار
زبان را روز و شب خاموش می‌داشت — نمودار نیا را گوش می‌داشت
(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۱۰)

خسرو از دهان نقاش دربار، که شاپور نام داشت، تعریف شیرین و شبدیز را می‌شنود و هنوز شیرین را ندیده، دلباختهٔ او می‌شود. خسرو شاپور را به ارمنستان می‌فرستد تا پیام دلدادگی او را به شیرین برساند. شاپور در ارمنستان چهرهٔ خسرو را می‌کشد و بر سر راه شیرین قرار می‌دهد. شیرین با دیدن نگارهٔ خسرو دل‌باختهٔ او می‌شود. شاپور انگشتر خسرو را به شیرین می‌دهد و به او می‌گوید که فردا به عزم شکار، بر شبدیز نشین، اما به تیسفون برو. روز بعد شیرین با کنیزان عزم شکار می‌کند، اما بی‌خبر از آنها سوار شبدیز می‌شود و به تیسفون می‌تازد. شیرین به چشمه‌ای می‌رسد، رخت‌هایش را از تن برمی‌آورد و مشغول شنا

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

و آب‌تنی می‌شود. درآن‌سو، دشمنان خسروپرویز در تیسفون به نـام او سـکه مـی‌زننـد کـه سبب خشم پدر خسروپرویز می‌شود و به‌ناچار خسرو تیسفون را ترک می‌کند:

کـه از پولادکـاری خـصم خـونریز — درم را سـکه زد بـر نـام پرویـز
به هـر شـهری فرسـتاد آن درم را — بـشورانید از آن شـاه عجـم را
ز بـیم سـکه و نیـروی شمـشیر — هراسان شد کهن‌گرگ از جوان‌شـیر

(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۲۶)

خسرو در مسیر خود به همان چشمه‌ای می‌رسد که شیرین در آن مشغول آب‌تنی بود. خـسرو که هنوز شیرین را ندیده و نمی‌شناخت، با دیدن شیرین شور و غلغله‌ای در دلش برپا می‌شـود و مخفیانه از پشت درخت نظاره‌گر او می‌شود. شـیرین نیـز از آب بیـرون مـی‌آیـد و خـسرو را می‌بیند، دلش به او نوید عشق می‌دهد، ولی عقل می‌گوید که شاید او خسرو نباشد. نقـش آب در دیدار اول خسرو با شیرین بسیار پررنـگ اسـت. «خصیـصهٔ اساسـی آب، خصیـصهٔ مـادری است، چنان‌که طبیعت نیز، چون آب، نماد مادر و زن است» (باشلار، ۱۳۷۸: ۳۳).

آب در روان‌کاوی یونگ نماد رؤیاست. در اسطوره‌هـا نمـاد ضـمیر ناخودآگـاه و دانـشی نهفته در آن است. رؤیای شناکردن یا نوشیدن آب، نماد جست‌وجو برای فرد یا ارتباط میان خودآگاه و ناخودآگاه است. هربولت می‌گوید انسان میان خود و طبیعت، کـه هـم از درون و هم از بیرون بر او عمل می‌کند، زبان را حائل می‌کند؛ یعنی خود را در جهان واژه‌ها محصور می‌کند تا جهان اشیا را درک و بیان کند (کاسیرر، ۱۳۸۷: ۷۲). در اینجا، لازم اسـت نقـش شیرین در فرآیند فردیت و یک‌پارچگی شخصیت خسروپرویز بازگو شود. ولیعهد و برادرزادهٔ زیباروی حکمران ارمنستان با کهن‌الگوی آنیما مطابقت دارد. «آنیما پاره‌ای از وجود اسـت و روند خودشناسی در رسیدن به فردیـت در گـرو همکـاری بـا آنیماسـت» (شمیـسا، ۱۳۷۰: ۲۴۳). آنیما عبارت است از زنی که در روان هر مرد جای دارد. در روان‌شناسـی یونـگ هـر مرد تصویری زنانه در ناخودآگاه خویش دارد و برعکس. تـصویر زنانـه‌ای کـه در ذهـن مـرد نقش بسته است آنیما نام دارد و تصویر مردانهٔ ذهن زنـان را آنیمـوس مـی‌گوینـد. آنیمـا و آنیموس در رؤیاها و تخیلات مـا وجـود دارنـد و هنگـام یـافتن جفـت مناسـب نمـود پیـدا می‌کنند. خودآگاهی من در تسخیر آنیماست. شخص هنگامی که دل می‌بازد توسـط آنیمـا تسخیر می‌شود و این شروع تفرد است. «زنان مردانـی پنهـان و مـستورند، بـه‌خـاطر آنکـه عناصر نرینه در درون آنها مخفی است» (باشلار، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

خسروپرویز، شاپور را به ارمنستان می‌فرستد و شاپور سه‌بار صورت خسرو را، برای آنکه شیرین آن را به‌خاطر بسپارد، نقاشی می‌کند. شیرین با دیدن تصویر خسروپرویز شیفتهٔ او می‌شود، نزد شاپور می‌رود و با دلبری و طنازی از او می‌خواهد که بیگانگی را کنار بگذارد و یک‌لحظه با او سازگاری کند. شاپور به او می‌گوید این تصویر شاهنشاه ایران، خسروپرویز، است و کم‌کم با سخنان افسونگر خود، شیرین را در دام عشق خسرو گرفتار می‌کند. «شیرین با ترغیب شاپور، سوار بر شبدیز، به مدائن روی می‌آورد. خسرو هم به‌خاطر خشم پدر از مدائن به ارمنستان و نزد مهین‌بانو می‌رود و شیرین به تیسفون و مشکوی خسرو» (ریاحی، ۱۳۷۶: ۷۶و۷۷).

در بخشی که روایت شد، هرکدام از قهرمانان راهی سفر شده‌اند که این شروع خویشتن‌یابی است. این خویشتن‌یابی و رسیدن به وحدت وجودی، با آغاز سفر قهرمان و یافتن عشق در شخصیت خسرو اتفاق می‌افتد. «وحدت روحی تنها با جوهر عشق محقق می‌گردد؛ زیرا فقط در آن صورت است که شخص حاضر می‌شود به هر خطری تن دهد» (سرانو، ۱۳۶۲: ۱۲۵). از زاویهٔ دید کهن‌الگویی، «عشق موجب انسجام درونی وجود است و جسم و روان و خودآگاهی و ناخودآگاهی را هماهنگ می‌سازد» (آلندی، ۱۳۷۸: ۹). خسرو برای شیرین به‌منزلهٔ «آنیموس» است و شیرین برای خسرو نقش «آنیما» را دارد. «آنیما و آنیموس، به‌عنوان تعدیل‌کنندهٔ رفتار، دو صورت مثالی‌اند که از بیشترین نفوذ برخوردارند» (یونگ، ۱۳۸۰: ۴۰۴).

خسرو، به‌دنبال آنیمای خود، درپی دست‌یابی به بزرگ‌بانوی روح خود است که آن را در شخصیت شیرین می‌یابد. ازطرفی، خسروپرویز از ترس اینکه هدف خشم پدر واقع شود، میهمان مهین‌بانو، عمهٔ شیرین، می‌شود. مهین‌بانو نیز در مسیر به‌فردیت‌رسیدن قهرمانان مؤثر است. او در این داستان در نقش کهن‌الگوی مادر ظاهر شده است. کهن‌الگوی مادر لزوماً قرار نیست مادری باشد که قهرمان اصلی داستان را به‌دنیا آورده است، بلکه هر شخصیتی که ویژگی‌های مادرانه داشته باشد، می‌تواند این نقش را ایفا کند، شخصیتی زندگی‌بخش، دلسوز، حمایت‌کننده و بخشنده. «تأثیر مادر مثالی بر روان مرد به‌صورت مادر تجلی نمی‌کند، بلکه مادر مثالی مانند هر صورت مثالی در صور مختلف نامتناهی جلوه می‌کند» (فریزر، ۱۳۸۳: ۳۶۸). با مطالعهٔ رفتارهای مهین‌بانو می‌توان او را با کهن‌الگوی مادر تطبیق داد. «هر غریزه و انگیزهٔ یاری‌دهنده، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می‌پروراند و مراقبت می‌کند کهن‌الگوی مادر را تداعی می‌کند» (یونگ، ۱۳۹۲: ۲۷). مهین‌بانو در هربار میزبانی از خسرو رفتار شایسته‌ای از خود نشان می‌دهد که این مهربانی و مراقبت با کهن‌الگوی مادر یکی است؛

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

بنابراین، تصویر مثالی «آنیما» برای خسرو، هم شیرین در جایگاه بزرگ‌بانوی روح است و هم مهین‌بانو که به‌منزلهٔ مادر مثالی برجسته می‌شود. پس از فرار شیرین به مشکوی خسرو، بزرگان کشور می‌خواهند بسیج شوند و او را بیابند، اما مهین‌بانو با اینکه بسیار ناراحت است ماجرای خواب خود را بیان می‌کند. او در خواب عقابی را دیده است که از دستش گریخته و بار دیگر به سویش بازمی‌گردد. مهین‌بانو به تعبیر خواب خود امیدوار است و هنگامی‌که خسروپرویز به او وعده می‌دهد تا قاصدی را بفرستد و برادرزاده‌اش را پیدا کند از شنیدن این مژده بی‌اندازه خشنود می‌شود و از خسرو درخواست می‌کند قبل از فرستادن قاصد او را خبر کند؛ زیرا می‌خواهد اسب گلگون را که هم‌زاد شبدیز بوده است با آنان همراه کند.

به‌حکم آنکه گلگون سبک‌خیز — بدو بخشم ز هم‌زادان شبدیز
که با شبدیز کس همتگ نباشد — جز این گلگون اگر بدرگ نباشد

(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۳۹)

در ادامهٔ داستان، مهین‌بانو که از محبت میان خسرو و شیرین باخبر شده است، هنگامی‌که خسرو از بهرام چوبین می‌گریزد و برای بار دوم به ارمنستان می‌آید و مهمان مهین‌بانو می‌شود، شیرین را به پاک‌دامنی نصیحت می‌کند و از او می‌خواهد که هیچ‌گاه از راه راست دور نشود. اما بیشترین نقش مهین‌بانو در رشد و تکامل شخصیتی خسروپرویز ازطریق نفوذی است که در شیرین دارد. نصیحت‌های خیرخواهانهٔ مهین‌بانو باعث می‌شود شیرین خود را تسلیم هوس خسروپرویز نکند و به این طریق و غیرمستقیم در تکامل شخصیت او نقش دارد. درخواست او از شیرین مبنی بر پاک‌دامنی باعث می‌شود که نهایتاً خسرو شیرین را به‌طور رسمی به عقد خویش دربیاورد. «مادر واقعی، مادربزرگ، نامادری، مادرزن و هر زنی که خویشی و ارتباطی با او برقرار است، مثل پرستار، دایه و جدهٔ دور. همچنین، نمونهٔ بارز صورت مثالی مادر حوا و مریم باکره هستند» (یونگ، ۱۳۹۲: ۲۵).

کهن‌الگوی خویشتن از لحظه‌ای در داستان شکل می‌گیرد که شخصیت فرهاد در داستان برجسته می‌شود. کهن‌الگوی خویشتن مانند بقیهٔ کهن‌الگوهای یونگ دربرگیرندهٔ مجموعه‌ای از تضادهاست. ″خود″ با ایجاد توازن بین همهٔ جنبه‌های ناهشیار برای تمام ساختمان شخصیت، وحدت فراهم می‌کند. به‌این‌سان، ″خود″ تلاش می‌کند که بخش‌های مختلف شخصیت را به یک‌پارچگی کامل برساند» (شولتز، ۱۳۷۸: ۴۹۶). شیرین از کنیزان مشکوی خسرو درخواست می‌کند تا برای او جایگاهی درنظر بگیرند، اما آنها به‌دلیل

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

حسادت به شیرین تصمیم می‌گیرند تا در مکانی دور و بدآب‌وهوا برای او جایگاهی درست کنند. فرهاد مهندسی است که مأمور می‌شود تا برای رساندن شیر گوسفندان به محل استقرار شیرین جویی بتراشد. او با شنیدن صدای شیرین دل‌باختهٔ او می‌شود، به‌طوری‌که هیچ مزدی طلب نمی‌کند و گوشواره‌هایی را که شیرین به او بخشیده بود، به او بازمی‌گرداند. آوازهٔ عشق فرهاد همه‌جا می‌پیچد و به گوش خسرو هم می‌رسد:

یکی محرم ز نزدیکان درگاه — فرو گفت این حکایت جمله با شاه
که فرهاد از غم شیرین چنان شد — که در عالم حدیثش داستان شد
(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۹۶)

درحقیقت، فرهاد خویشتنِ خسرو به‌حساب می‌آید، نماد تمامیت خسرو و در آرزوی داشتن عشقی عمیق مانند فرهاد است و هنگامی‌که نمی‌تواند با این خویشتن یگانگی یابد، ناگزیر خود و خویشتن را نابود می‌کند. اینجاست که با کهن‌الگوی نقاب یا پرسونا مواجه می‌شویم. از اولین مراحل تفرد، عزل‌کردن پرسوناست. «پرسونا نقاب یا نمای خارجی است که شخص در انظار عمومی به‌نمایش می‌گذارد، به‌این‌منظور که با معرفی خود، تأثیر مطلوبی به‌جای گذارد و باعث می‌شود که جامعه او را موجود قابل‌قبولی بشناسد» (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۶۲). پرسونا سیمای بیرونی هر شخص است. انسان ممکن است در یک‌زمان بیش از یک پرسونا داشته باشد؛ یعنی بکوشد اقشار متفاوت جامعه را به‌شکل‌های مختلف راضی نگه دارد. پرسونا چهره‌ای است که انسان دربرابر دیگران به خود می‌گیرد و سعی می‌کند درمقابل جامعه پذیرفتنی به‌نظر برسد. هنگامی که از شیرین سخن به‌میان می‌آید، خسرو به یاد مهر و محبت پیشین خود می‌افتد و کششی که به شیرین دارد بیشتر می‌شود. او با شنیدن داستان عشق فرهاد در ابتدا از اینکه کسی را پیدا کرده است که به‌نوعی با او هم‌درد است و حال و روزش را درک می‌کند خوشحال می‌شود.

دل خسرو به‌نوعی شادمان گشت — که با او بیدلی هم‌داستان گشت
به دیگر نوع غیرت برد بر یار — که صاحب‌غیرتش افزود برکار
در آن اندیشه عاجز گشت رایش — به‌حکم آنکه در گل بود پایش
(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۹۷)

یعنی احساساتی که خسرو سعی در سرکوب‌کردن آنها داشت دوباره پررنگ می‌شوند و به‌یاد عشق پرسوزوگداز خود سوگواری و می‌گساری می‌کند، اما غیرتش اجازه نمی‌دهد کسی دیگر به شیرین چشم داشته باشد و مهر و محبت او را در دل بپروراند. پس، درصدد ازبین‌بردن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

رقیب برمی‌آید. نه می‌تواند به فرهاد و عشق او بی‌توجه باشد و نه می‌تواند خون بی‌گناهی را بریزد. غیرت به او اجازه نمی‌دهد فرهاد را زنده ببیند و عدالت نمی‌گذارد بدون محکمه او را به قتل برساند؛ زیرا اگر این کار را انجام دهد، تصویری که مردم از پادشاه خود دارند خدشه‌دار می‌شود؛ به‌ویژه اینکه پدر و پدربزرگ خسروپرویز به عدالت شهره بوده‌اند. پس، خسرو بایست نقاب پادشاه عادل را بر چهره بگذارد و برای دفع حس حسادتی که به فرهاد دارد و ازبین‌بردن این رقیب چاره‌ای دیگر بیندیشد. پس، با نزدیکان خود مشورت می‌کند:

ز نزدیکان خود با محرمی چند — نشست و زد در این معنی دمی چند
که با این مرد سودایی چه سازیم — بدین مهره چگونه حقه سازیم
گرش مانم بدو کارم تباه است — و گر خونش بریزم بی‌گناه است
بسی کوشیدم اندر پادشاهی — مگر عیدی کنم بی‌روستایی

(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۹۷)

همراهان خسرو به فرهاد پیشنهاد می‌کنند تا عشق شیرین را رها کند، اما با مخالفت فرهاد روبه‌رو می‌شوند؛ بنابراین، خسرو به فرهاد کندن کوه را پیشنهاد می‌کند تا شیرین را به‌ازای آن به‌دست آورد. خسرو با این اندیشه که فرهاد از این کار ممکن ناامید می‌شود و شیرین را رها می‌کند چنین خواسته‌ای را مطرح کرد.

«کوه رمز مرگ و زندگی است، رمز رهایی است و رأس کوه به‌طوری که در فرهنگ رمزها آمده است رمز کلیت است» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۰۰). درحقیقت، کوه از مظاهر مادر مثالی است که قرارگرفتن آن درکنار نام شیرین نیز نشان رابطهٔ میان کوه و زن است. کوه می‌تواند مولد و مدفن آنیما نیز باشد. «زمین، کوه و آب مؤنث بودند و ایزدان مؤنثی داشتند و به همان اندازه که مادر و ایزد مادر قابل احترام بودند این عناصر طبیعت نیز مقدس بودند» (قرشی، ۱۳۸۰: ۴۷). کوه جایگاه دست‌یابی به هدفی دشوار است؛ بنابراین، نماد کوه برای فرهاد منبع عروج روحانی و برای خسرو مانعی بزرگ برای وصال فرهاد به شیرین است. فرهاد با کندن کوه برای رسیدن به تمامیت روح خود تلاش می‌کند. فرهاد به‌سرعت شروع به کندن می‌کند و داستان تیشه‌زدن‌های بی‌وقفهٔ او همه‌جا پخش می‌شود و مردم از گوشه و کنار برای دیدن هنر او صف می‌کشند. خبر به شیرین هم می‌رسد و او نیز تصمیم می‌گیرد به بیستون برود و کار فرهاد را از نزدیک تماشا کند. به خسرو خبر می‌دهند که فرهاد پس از دیدار شیرین آن‌چنان نیرویی یافته است که:

دلش در کار شیرین گرم گشته — به دستش سنگ و آهن نرم گشته

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

از آن آتش که در جان و جگر داشت نه از خویش و نه از عالم خبر داشت

(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۹۸)

کهن‌الگوی پرسونا زمانی نمود پیدا می‌کند که شخص نیتی پلید را در سر می‌پروراند، اما در پس نقابی از لبخند و روی خوش مقصود خود را پنهان کرده است. در اینجا نیز خسروپرویز برای اینکه ازطرف تودهٔ مردم به مظلوم‌کشی متهم نشود، فرهاد را به کاری سخت و نشدنی می‌گمارد و امیدوار است فرهاد جانش را بر سر این کار بگذارد، اما نقشه برخلاف میل خسرو پیش می‌رود و فرهاد با قدرت کوه را می‌شکافد و بعد از ملاقات با شیرین قوی‌تر از قبل تیشه می‌زند و چیزی نمانده است که بیستون را به‌طور کامل از سر راه بردارد. اما اگر این اتفاق بیفتد خسرو مجبور می‌شود به قولی که داده عمل کند و از عشق شیرین دست بکشد. خسروپرویز در ابتدای داستان عدالت را در حق خویش قبول کرد و پذیرفت که همه باید دربرابر قوانین مطیع باشند، اما حالا و هنگامی‌که در انظار مردم نقش پادشاهی عادل را دارد که باید به وعده‌ای که به کوه‌کن داده است وفا کند و از عزیزترین شخص زندگی خود دست بکشد، شروع به دسیسه‌چینی می‌کند و خبری برای فرهاد می‌فرستد تا او انگیزهٔ زندگی خود را از دست بدهد و کسی هم خسرو را در قتل او مقصر نداند. خسرو نقاب پادشاه عادل را به‌خوبی بر صورت خود جا می‌دهد و خود را دربرابر خشم مردم قرار نمی‌دهد. در این قسمت، خسروپرویز نمی‌تواند نقاب را کنار بگذارد، درحالی‌که پیشتر اشاره شد، اولین مرحلهٔ تفرد عزل‌کردن پرسوناست.

یکی دیگر از کهن‌الگوهایی که در روند تفرد نقش مؤثری ایفا می‌کند کهن‌الگوی سایه است. پس، خسرو به پند مشاوران بر آن می‌شود که قاصدی بفرستد و به فرهاد بگوید که شیرین مرده است. فرهاد آن‌چنان ساده است که از طاق کوه، مانند کوهی فرو می‌افتد، افسوس‌ها می‌خورد و در مرگ شیرین ناله سر می‌دهد.

صلای درد شیرین در جهان داد زمین بر یاد او بوسید و جان داد
زمانه خود جز این کاری نداند که اندوهی دهد جانی ستاند

(نظامی، ۱۳۸۲: ۲۰۹)

کهن‌الگوی سایه در اصل به‌صورت اعمال غیرارادی یا لغزش آشکار می‌شود. مشکلات اخلاقی بر اثر برخورد با سایه بروز می‌کند.

«من» باید دست از منیت بردارد و اجازه دهد تا چیزی که ظاهراً منفی است، اما درواقع می‌تواند منفی نباشد، شکوفا شود. این شکوفایی فداکاری قهرمانانه‌ای را، البته به‌مفهوم وارونهٔ آن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

در حد غلبه بر عاطفه، می‌طلبد (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۶۶). تسلیم‌شدن خسرو دربرابر نیروی تاریک درونش، که همان سایهٔ اوست، نمود پررنگی از حضور سایه در داستان است که در ادامه پرسونا آن را تکمیل می‌کند. سایه خوی خشن و وحشی طبیعت انسان است که اگر رام نشود خرابی‌های بسیاری به بار می‌آورد و اگر به‌شدت سرکوب شود نیز روانی کسل‌کننده و بی‌روح خواهیم داشت. نحوهٔ آشنایی با سایه متفاوت است. یکی از مواردی که ممکن است به آشنایی با سایه منجر شود حضور آنیماست. آنیما باعث می‌شود شخص با جوانب مطرود و سرکوب‌شدهٔ شخصیت خود یا همان سایهٔ خویش آشنا شود. برای روشن‌ترشدن موضوع به بررسی داستان می‌پردازیم.

رابطهٔ خسرو با شکر، زنی زیبارو در اصفهان، که نماد زنی زیبا و افسونگر است، نشانهٔ دیگری از روند تکامل شخصیت خسرو محسوب می‌شود. درحقیقت، خسرو به‌نوعی قصد جبران جدایی از شیرین را داشت و درکنار شکر او را شیرین تصور می‌کرد.

ز شیرینی که آن شمع سحر بود — گمان افتاد او را کان شکر بود
کنیز از کار خسرو ماند مدهوش — که شیرین آمدش خسرو در آغوش
(نظامی، ۱۳۸۲: ۲۲۰)

در اینجا، شکر نیز می‌تواند نقش سایه را برای خسرو ایفا کند. سایه خوی حیوانی تعبیه‌شده در ذات آدمی و بخش‌های تیره و تاریک ماهیت انسان است. تصوری که خسرو از شکر دارد چنین است که زنی زیبارو است، اما به هیچ‌کس وفادار نیست. درواقع، به‌نظر می‌رسد خصوصیاتی که خسرو در شخصیت شکر منع می‌کند، دقیقاً همان خصوصیاتی است که خود او به آن مبتلاست. هم‌ذات‌پنداری با شکر برای خسرو نقطهٔ دیگری از روند شناخت خسرو از ناخودآگاه خویشتن است. خسرو یک‌سال تمام با خود می‌ستیزد و سرانجام مغلوب سایهٔ خود می‌شود و با نیت برانگیختن حسادت شیرین راهی اصفهان می‌شود و به‌سراغ شکر می‌رود. گویی، با این کار می‌خواهد عزت‌نفسی را که گمان می‌کند تحلیل رفته است بازیابد، اما بعد از دیدار با شکر از او عیب‌جویی می‌کند و او را به‌دلیل وفادارنبودن سرزنش می‌کند.

هنگامی‌که فردی خود را به هیجان‌ها و احساسات خودانگیخته وامی‌گذارد ممکن است سایه‌اش به‌صورت روشنفکری سرد و منفی پدیدار شود که در این صورت، سایه بیان‌کنندهٔ داوری‌های بدبینانه و اندیشه‌های منفی واپس‌نهاده‌شده است. بنابراین، سایه هر شکلی به خود بگیرد، مبین طرف مخالف «من» است و نمود آن دسته از ویژگی‌هایی است که ما از وجود آن بیش‌ازهرچیز دیگری در دیگران متنفریم (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۶۳).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

فردای آن روز، خسروپرویز به‌قصد شکار بیرون می‌آید و تا یک‌هفته به شکار مشغول می‌شود. همان‌طورکه گفته شد، شکار و دنبال‌کردن صید، دنبال‌کردن مقصد مهم‌تری است که انسان را به تعالی نزدیک می‌کند. خسرو به نزدیکی قصر شیرین می‌رسد و همان‌جا اردو می‌زند. شیرین مانع آمدن خسرو می‌شود، به بالای بام می‌رود و از همان‌جا با خسرو سخن می‌گوید. با وجود التماس‌های خسرو، شیرین همچنان بر سر حرف خود باقی می‌ماند و به خسرو می‌گوید هرگز نمی‌توانی به عشق من دست یابی، مگر اینکه طبق سنت و آیین مرا به عقد خود درآوری. خسرو مأیوس و سرخورده به لشکرگاه خود بازمی‌گردد. ازطرف دیگر، با رفتن خسرو، تنهایی بار دیگر هم‌نشین شیرین می‌شود. او به‌خاطر سنگین‌دلی که با خسرو کرده بود، سنگ پشیمانی بر دل می‌زند، لباس غلامان را به تن می‌کند، سوار بر گلگون می‌شود و به‌سمت لشکرگاه خسرو می‌رود. شیرین شاپور را می‌شناسد، بی‌درنگ از اسب پیاده می‌شود و به‌طرف او می‌رود و می‌گوید دو تقاضا از تو دارم: نخست اینکه پادشاه را از آمدن من باخبر نکنی، دوم اینکه اگر پادشاه هنوز به من علاقه دارد کاری کنی که طبق سنت و آیین مرا به همسری خود درآورد. شاپور سوگند می‌خورد که او را به مرادش برساند. در این هنگام، شاه به‌ناگاه از خواب بیدار می‌شود و می‌گوید خواب خوشی دیدم. دیدم که در باغی بزرگ و پرگل چراغی روشن یافته‌ام که از تابش نورش چشمم خیره ماند. شاپور می‌گوید تعبیر خواب تو این است که خدا شب تیرهٔ تو را روشن می‌کند، شیرین تا به امروز با پاک‌دامنی زندگی کرده و از این می‌ترسد که تو باعث بی‌آبرویی او شوی. چون خسرو پی‌می‌برد که فقط از راه ازدواج می‌تواند به شیرین دست یابد، سوگند می‌خورد که به خواستهٔ شیرین گردن نهد و بزرگانی را به خواستگاری او بفرستد.

در این بخش از داستان با دو کهن‌الگو مواجه می‌شویم: خواب و پیر فرزانه. خسروپرویز از شکر خسته شده و دوباره خواستار وصل با شیرین است. هنگامی‌که به سرای او می‌رود بازهم با ممانعت شیرین روبه‌رو می‌شود و با خشم بسیاری او را ترک می‌کند. شیرین که از رفتار خود با خسرو پشیمان و شرم‌ناک است، شبانه به سراغ شاپور می‌رود و از او می‌خواهد با خسرو سخن بگوید تا از این سردرگمی و بلاتکلیفی خلاص شود. اینجاست که کهن‌الگوی پیر فرزانه نمود پیدا می‌کند. وقتی قهرمان داستان اراده‌ای برای انتخاب‌کردن از گزینه‌های پیش‌روی خود ندارد، دیگر وقت آن می‌رسد که شخصی، معمولاً، از عالم غیب و در رؤیا، بر او ظاهر شود و راهنمایی‌اش کند. البته، قهرمان قرار نیست حتماً پیر خرد را در خواب و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

رؤیا مشاهده کند. «پیر دانا نمادی از ویژگی روحانی ناخودآگاه است و زمانی که انسان نیازمند درون‌بینی، تفاهم، پند نیکو و تصمیم‌گیری است و قادر نیست به‌تنهایی این نیاز را برآورد ظاهر می‌شود» (مورنو، ۱۳۸۰: ۷۳). در این بخش از داستان، خسرو مجدداً خوابی می‌بیند و هنگام بیداری تفسیر آن را از شاپور می‌پرسد. پیر فرزانه در داستان همان شاپور است؛ بنابراین، کهن‌الگوی پیر دانا هم مرحله‌ای از شکل‌گیری آنیما در ذهن است.

وقتی قهرمان خود، به دلایل بیرونی و درونی، قادر به انجام کاری نیست، تدبیر پیر باید این نقیصه را جبران کند. پیر فرزانه همواره وقتی پدیدار می‌شود که قهرمان در موقعیتی عاجزانه و ناامیدکننده قرارگرفته و تنها واکنشی بجا و عمیق یا پند و اندرزهای نیک او را از این ورطه می‌رهاند (گورین، ۱۳۸۱: ۱۷۸). خسرو برای رسیدن به آنیما از راهنمای ناخودآگاه درونش یاری می‌گیرد. شاپور خواب خسرو را به خواهش شیرین پیوند می‌زند و به او می‌گوید که شیرین تنها ازطریق ازدواج است که با او هم‌نشین می‌شود. خسرو که به تأویل خواب خود امیدوار است تحت تأثیر راهنمایی شاپور قرار می‌گیرد و قول می‌دهد که با شیرین پیمان ازدواج ببندد.

جدول ۱. کهن‌الگوها و نمادها

ردیف	کهن الگوها	نمادها
۱	خواب در سفر اول خسرو و خواب دوم: خواب	سفر شکار، سفر به ارمنستان: سفر
۲	شیرین و مهین‌بانو: آنیما	شبدیز و اسب سرخ هم‌زادش (گلگون): اسب
۳	تمامیتی که خسرو در پی آن است: خویشتن	بیستون: کوه
۴	شکر و شخصیت فریبکار و حسود خسروپرویز: سایه	پیام‌آور: عقاب
۵	زمانی‌که خسرو قصد حذف فرهاد را دارد: نقاب	چشمه‌ای که شیرین در آن شنا می‌کند: آب
۶	شخصیتی که خسروپرویز در نظر دیگران ساخته: پرسونا	
۷	انوشیروان و شاپور: پیر فرزانه	

٤. نتیجه‌گیری

قهرمان، رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین شخصیت داستان است. این شخصیت تجلی نمادین روان کامل انسان است که ماهیتی فراخ و غنی دارد و به‌دنبال یافتن خویشتن است. به‌همین‌دلیل، کار اصلی قهرمان کشف نیروی ناخودآگاه است؛ یعنی آگاهی‌یافتن از ضعف‌ها و توانایی‌های خویشتن. در داستان خسروپرویز قهرمان داستان با برخورد به کهن‌الگوهای خویشتن، سایه، نقاب، آنیما، آنیموس و پیر خردمند و براساس دورهٔ کامل زندگی خود از لحظهٔ آغاز خودشناسی تا پایان داستان به هدف غایی می‌رسد، در هر مرحله با گوشه‌هایی از

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

ذهن ناخودآگاه روبه‌رو می‌شود و وارد تحولات شخصیتی می‌شود؛ به‌عبارتی، تحول شخصیت خسرو در گرو تجربیات، خواب‌ها، یاری و هم‌نواشدن با اطرافیانش است تا دایره‌ای کامل تشکیل شود و قهرمان را به‌سوی مقصد اصلی راهنمایی کند. در فرآیند فردیت که به خویشتن‌یابی منتهی می‌شود نوعی باززایی و تولد دوباره برای قهرمان اتفاق می‌افتد؛ زیرا با آشنایی با درون خویش به شناخت جدیدی از خویشتن دست یافته است. درمجموع؛ کهن‌الگوی قهرمان زمانی مشخص می‌شود که خویشتن قهرمان به تقویت بیشتری احتیاج داشته باشد و هنگامی‌که نیروی ناخودآگاه از رسیدن به شناخت ناتوان است، ازطریق خواب و روبه‌روشدن با دیگر شخصیت‌ها و نمادهای درون داستان فردیت قهرمان را تکمیل می‌کند.

منابع

آلندی، رنه (۱۳۷۸) *عشق*. ترجمهٔ جلال ستاری. تهران: توس.

امامی، نصرالله و آذرمیدخت رکنی (۱۳۹۱) «تحلیل اسطوره‌های کی‌خسرو، گرشاسب و جمشید براساس آراء یونگ». *ادب فارسی*. دورهٔ دوم، شمارهٔ ۱: ۱-۱۲.

امینی، محمدرضا (۱۳۸۱) «تحلیل اسطورهٔ قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریهٔ یونگ». *علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. دورهٔ هفدهم، شمارهٔ ۲: ۵۳-۶۴.

باشلار، گاستون (۱۳۶۴) *روان‌کاوی آتش*. ترجمهٔ جلال ستاری. تهران: توس.

بیلسکر، ریچارد (۱۳۸۸) *اندیشهٔ یونگ*. ترجمهٔ حسین پاینده. چاپ سوم. تهران: آشیان.

روحانی، مسعود و اسفندیار سبیکه (۱۳۹۲) «تحلیل حکایتی از مثنوی براساس روان‌شناسی تحلیلی کارل یونگ». *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*. شمارهٔ ۱۳: ۹۳-۱۱۸.

ریاحی، لیلی (۱۳۷۶) *قهرمانان خسرو و شیرین*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

سرانو، میگوئل (۱۳۶۲) *با یونگ و هسه*. ترجمهٔ سیروس شمیسا. تهران: فردوسی.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) *انواع ادبی*. تهران: باغ آئینه.

ـــــــ (۱۳۷۰) *نگاهی به سپهری*. تهران: مروارید.

ـــــــ (۱۳۷۶) *داستان یک روح*. چاپ سوم. تهران: فردوسی.

شوالیه، ژان و آلن گربران (۱۳۸۸) *فرهنگ نمادها: اساطیر رؤیاها و آداب و رسوم*. ترجمهٔ سودابه فضائلی. چاپ سوم. تهران: جیحون.

شولتز و دیگران (۱۳۷۸) *تاریخ روان‌شناسی نوین*. ترجمهٔ علی‌اکبر سیف. چاپ ششم. تهران: دوران.

علامی، ذوالفقار و سیما رحیمی (۱۳۹۴) «فرآیند فردیت در داستان رستم و سهراب برپایهٔ شخصیت سهراب». *زبان و ادبیات فارسی*. شمارهٔ ۷۸: ۱۱۵-۱۴۴.

فریزر، جیمز جورج (۱۳۸۳) *شاخهٔ زرین*. ترجمهٔ کاظم فیروزمند. تهران: آگه.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]

فوردهام، فریدا (۱۳۷۴) *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*. ترجمهٔ حسین یعقوب‌پور. تهران: اوجا.

قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰) *آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی* (درآمدی بر علم اعلام جغرافیایی هندواروپایی). تهران: هرمس.

کاسیرر، ارنست (۱۳۸۷) *فلسفهٔ صورت‌های سمبولیک*. ترجمهٔ یدالله موقن. چاپ دوم. تهران: هرمس.

گورین ویلفرد، ال و همکاران (۱۳۸۱) *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*. ترجمهٔ زهرا میهن‌خواه. تهران: اطلاعات.

محمودی، محمدعلی و علی‌اصغر ریحانی‌فرد (۱۳۹۱) «تحلیل حکایتی از مثنوی براساس روان‌شناسی تحلیلی کارل یونگ». *پژوهشنامهٔ ادب غنایی*. شمارهٔ ۱۸: ۱۴۵-۱۶۶.

مورنو، آنتونیو (۱۳۸۰) *یونگ، خدایان و انسان مدرن*. ترجمهٔ داریوش مهرجویی. تهران: مرکز.

میرمیران، سیدمجتبی و علی تسلیمی (۱۳۸۹) «فرآیند فردیت در شاهنامه با تکیه بر شخصیت رستم». *ادب‌پژوهی*. دورهٔ چهارم. شمارهٔ ۱۴: ۲۹-۴۸.

نظامی گنجوی (۱۳۸۲) *خمسهٔ نظامی گنجوی*. به‌کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

هاشمی، مرتضی و طیبه جعفری (۱۳۹۰) «تحلیل نمادها و کهن‌الگوها در بخشی از خسرو و شیرین نظامی». *زبان و ادب فارسی*. شمارهٔ ۲۲۴: ۱۱۵-۱۳۰.

هال، کالوین اس و نوردبای ورنون جی (۱۳۷۵) *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*. ترجمهٔ محمدحسین مقبل. تهران: جهاد دانشگاهی تربیت معلم.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۶) *چهار صورت‌مثالی*. ترجمهٔ پروین فرامرزی. چاپ سوم. مشهد: آستان قدس رضوی.

ـــــــ (۱۳۸۰) *انسان در جست‌وجوی هویت خویشتن*. ترجمهٔ محمود بهفروزی. تهران: گلبان.

ـــــــ (۱۳۸۷) *روح و زندگی*. ترجمهٔ لطیف صدقیانی. تهران: جامی.

ـــــــ (۱۳۸۹) *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمهٔ محمود سلطانیه. چاپ هفتم. تهران: جامی.

ـــــــ (۱۳۹۲) *روان‌شناسی تحلیلی یونگ*. ترجمهٔ فرزین رضاعی. چاپ پنجم. تهران: ارجمند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.5.9]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.95]